



جانمایی تقریبی منزل راوی بوف کور در محلات جنوب شرقی «تهران صفوی-قاجاری»

سیامک نادری^۱
کاووس حسن‌لی^۲

چکیده

بوف کور هدایت‌رمانی پیچیده است که به دلیل بازگویی خاطرات ذهنی از سوی یک راوی پریشان‌حال در هاله‌ای از ابهام پوشیده شده است. از این رو بازشناسی عناصر گوناگون این متن، به درنگ و دقت در جزئیات رمان نیاز دارد. مکان، یکی از عناصر مهم داستانی است؛ در این مقاله با بررسی برخی از نشانه‌های مکانی **بوف کور** و انطباق آن با مناطقی از ری و تهران قدیم سعی شده است، مکان احتمالی منزل راوی داستان مشخص گردد. بر پایه این نشانه‌ها، بی‌گمان این مکان در محدوده شمال غربی ری باستان و جنوب شرقی تهران دوره «صفوی-قاجار» قرار داشته است. خانه قهرمان در محاصره کاسب‌کارها، قصاب، خنزرنزری و گالسه‌چی است و تنها نقطه‌ای از تهران که با این مشخصات هم‌خوانی دارد؛ محدوده چال‌میدان و قبرآقاست. این دو محل به محله ترکمان‌ها، میدان محمدیه، بازار و گورستان شاه‌عبدالعظیم نزدیک است. این ویژگی‌ها همراه با اتاقی که به مقبره خانوادگی شباهت دارد، یادآور محله سر قبرآقاست که جد صادق هدایت در آن دفن شده است. همچنین منزل و تکیه رضاقلی‌خان (جد صادق هدایت) نیز در همین محدوده قرار داشته است. اما شیوه روایت ذهنی قهرمان داستان، حرکت زمانی را در صدها سال بازپردازی کرده است. **کلیدواژه‌ها:** داستان معاصر، صادق هدایت، بوف کور، مکان در رمان بوف کور، جانمایی منزل راوی داستان.

Siamakn@yahoo.com

Kavooshassanli@gmail.com

۱. پژوهش‌گر آزاد

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ تاریخ پذیرش: ۱۵ دی ۱۳۹۹

۱. درآمد

رمان بوف کور هدایت از نامدارترین رمان‌های ایرانی است که از جغرافیای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی پا فراتر گذاشته و در جهان نام برآورده است. پیش از این نیز نگارندگان در جستاری دیگر گفته‌اند که در این اثر «واقعیت‌های مکانی آن‌گونه با تمهیدات داستانی بازپردازی شده که از دیدرس بسیاری از خوانندگان بوف کور بیرون رفته است... بازشناسی همسانی‌های پنهان مانده در لایه‌های زیرین متن بوف کور با واقعیت‌های بیرونی، از روی بخشی از ارزش‌های این رمان پرده برمی‌دارد» (حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۳-۱۶۴).

بوف کور یک اثر ادبی است. هرگز نباید آن را به گزارشی واقع‌گرایانه فروکاست. مقصود این مقاله نیز چنین فروکاستی نیست؛ بلکه می‌خواهد با پرده‌برداری از برخی نشانه‌های متنی و تطبیق آن‌ها با برخی عناصر مکانی-زمانی، نشان دهد که نویسنده این رمان به مختصات جغرافیایی مکانی مشخص بی‌توجه نبوده است. با این تطبیق می‌توان مکان تقریبی منزلی را که راوی از آن منظر، صحنه‌ها را با تمهیدات روایی ویژه، توصیف می‌کند بازیافت.

در بوف کور هدایت، سیمای محلات جنوب شرقی تهران صفوی تا قاجار را می‌توان به‌روشنی دید. منزل قهرمان در محاصره کاسب‌کارها، رهگذران، قصاب، خنزربزری، قاری، کالسکه‌چی و در برابر بازار، گورستان، خندق و دروازه است. از این رو مختصات این منزل، سیمای جنوب شرقی تهران صفوی تا قاجار را فرا یاد می‌آورد. پیش از این، نگارندگان در دو مقاله، به بررسی بخشی از زمان و مکان وقایع و رخداد‌های بوف کور پرداخته‌اند که با این مقاله در پیوند است. در مقاله «بازیابی عنصر مکان در بوف کور صادق هدایت، بر پایه جغرافیای تاریخی ری و تهران»، بخشی از فضاهای شبه خیالی در متن بوف کور در گستره تاریخی زمان‌های باستان تا سده‌های میانه و دوره صفوی و قاجار بازیابی و نشان داده شده، اما آن نوشته در ره‌یافت به مختصات منزل راهگشا نبوده است (نک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۶-۱۶۸).

در مقاله «هویت تهران در بوف کور صادق هدایت بر پایه نشانه‌های معماری و شهرسازی» (نک. حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۷: ۶-۲۵)، به عنصر زمان در این رمان توجه و نشان داده شده که وجود عناصری از دوره‌های مختلف تاریخی در متن بوف کور می‌تواند دلیلی دیگر بر سفر ذهنی راوی مغموم و حسرت‌زده‌ای باشد که بر ویرانه‌های تاریخی تکه پاره شده نوحه‌سرایی می‌کند. در آن مقاله نگارندگان به این نتیجه رسیده‌اند که: راوی دردآلود بوف کور با حرکت ذهنی در زمان‌های مختلف، روایتی پیچیده و درنگ‌آمیز ارائه می‌دهد تا جهان داستانی خود را به شیوه‌ای وهمناک بازگفته باشد. سفر ذهنی راوی به دوران گذشته و بازگفت تکه‌تکه خاطرات، باعث شده زمان در این رمان مه‌آلودتر و مناقشه‌پذیرتر باشد... بهترین راه بازشناسی زمان در این داستان، توجه به نشانه‌های موجود در متن است.

در این اثر نشانه‌هایی روشن از سه دوره تاریخی را می‌توان بازجست. در آن جستار نشانه‌های دوره سوم، یعنی سده‌های ده تا چهارده، نشان داده شده است».

اما اینک در این مقاله تلاش بر آن بوده تا با دقت در نشانه‌های مکانی موجود در این رمان، و شناسایی عناصر مکانی در زمان رخدادها، محل تقریبی منزل راوی بازشناسی شود. در مقاله حاضر با ترسیم سیمای محلات جنوب شرقی تهران، واقع در پهنه شمال غربی ری (موسوم به ری باستان) جانمایی تقریبی این منزل بازنموده می‌شود. این بازنمایی با تکیه بر مطالعات میان‌رشته‌ای انجام شده و در پاسخ به این پرسش است که می‌توان سیمای محلات جنوب شرقی تهران صفوی تا قاجار را ترسیم و با گرداگرد منزل قهرمان داستان تطبیق داد یا خیر؟ اینک چاره‌ای نیست جز بازپردازی محلات حاشیه جنوب شرقی (تهران صفوی - قاجاری) و پرسه‌زنی گرداگرد منزل قهرمان بوف کور.

۲. مختصات جغرافیایی تهران شاه طهماسبی

کرپرتر سیاح انگلیسی، گستره تهران را از سمت جنوب تاری باستان برآورد کرده است (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵، ج ۱: ۲۹ و قدیانی، ۱۳۷۹: ۴۴). نتیجه تحقیقات او نشان می‌دهد که: «قسمت اعظم این شهر جدید، از خرابه‌های ری بنا شده که در فاصله پنج میلی قرار دارد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۵۹). قدیانی نیز با تأیید این نظر می‌نویسد: «در عصر فتوحات اسلامی، سرزمین ری یکی از چشمگیرترین منطقه‌ها به شمار می‌رفت و با وسعتی بیش از آنچه که امروز به حضرت عبدالعظیم شهرت دارد، در جلگه‌ای وسیع قرار داشت که با دهکده کوچک تهران قدیم (یا حد جنوبی میدان امین‌السلطان) فقط شش کیلومتر فاصله داشت» (قدیانی، ۱۳۷۹: ۳۴).

تهران، دهکده کوچکی بود تا شاه طهماسب در سال (۹۶۱ ه. ق) فرمان داد بارو و خندقی دور آن احداث کردند (ر.ک: همان: ۱۱۶). برای ساخت برج و بارو از پنج محله چال میدان، چال حصار، گود زنبورک‌خلنه، گود دروازه محملیه و گود فیل‌خلنه خاک‌برداری کردند که از آن پس بدین نام‌ها خوانده شدند. مناطق مسکونی تهران در این هنگام «در نیمه غربی محله عودلاجان، محله اصلی بازار، قسمت شرقی محله سنگلج و گوشه‌ای از محله چال میدان در شمال امامزاده اسماعیل» قرار داشت که با چهار دروازه شاه عبدالعظیم، شمیران، قزوین و دولاب از خارج شهر جدا می‌شد (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ج ۱: ۵۵ و ۶۶).

۳. پرسه‌ای گرداگرد منزل قهرمان بوف کور

اگرچه تا به امروز واقعیت مکانی در بوف کور چندان مورد توجه قرار نگرفته است؛ اما با پرسه‌زنی گرداگرد منزل قهرمان داستان، می‌توان به مختصات جغرافیایی تقریبی این منزل دست یافت؛ به‌طور مثال: خانه قهرمان در آن سوی

خندق و بیرون شهر واقع شده و او می‌تواند به‌سادگی، ازدحام مردم را از پشت پنجره اتاقش احساس کند: «سیزده نوروز بود. همه مردم بیرون شهر هجوم آورده بودند - من پنجره اطاقم را بسته بودم، برای این‌که سرفارغ نقاشی بکنم» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲).

در این هنگام تهرانیان به «بیرون هر دروازه مانند: [...] دروازه دولاب تا منتهی الیه دولاب... دروازه خراسان که آن نیز باز منتهی به دولاب و اکبرآباد و گوشه زولبای آن می‌گردید و بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم که به آب‌متکا و چشمه‌علی و باغ بی‌بی‌زبیده و باغات ابن‌بابویه و مسجد ماشاءالله و صفائیه و باغ شاه‌سلطنه و باغ درویش صفا و سرآسیاب و خود شاه‌عبدالعظیم و غیره می‌انجامید... [می‌رفتند] در این روز، بیابان‌های اطراف، مملو از جمعیت بود که کنار هر نهر و جوی و پناه و سایه هر پناهگاه و درخت، بساط خورد و خوراک... گسترده... خوش‌گذرانی... می‌کردند» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۴: ۱۳۰ تا ۱۳۹).

بر این پایه، می‌توان منزل قهرمان را در نزدیکی یکی از این دروازه‌ها و مشرف به همین مناطق دانست و این گفته فرزله را تأیید می‌کند؛ آنجا که گفته: «کسی که در بوف کور سرگذشتش را نقل می‌کند خلنه‌اش در کنار خندق (احتمالاً خندق‌های تهران) قرار دارد» (فرزانه، ۱۳۷۶: ۳۰۶).

راوی داستان، در اشاره به خانه‌اش می‌گوید: «از حسن اتفاق خانه‌ام بیرون شهر، در یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم واقع شده - اطراف آن کاملاً مجزا و دورش خرابه است. فقط از آن طرف خندق خانه‌های گلی توسری‌خورده پیداست و شهر شروع می‌شود. نمی‌دانم این خانه را کدام مجنون یا کج‌سلیقه در عهد دقیانوس ساخته، چشمم را که می‌بندم نه فقط همه سوراخ‌سنبه‌هایش پیش چشمم مجسم می‌شود، بلکه فشار آن‌ها را روی دوش خودم حس می‌کنم. خانه‌ای که فقط روی قلمدان‌های قدیم ممکن است نقاشی کرده باشند» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۱۱).

هدایت در این‌باره به فرزله می‌گوید: «خلنه رمان بوف کور همان خلنه پدری اوست که در پشت خندق‌های تهران واقع بوده.» (فرزله، ۱۳۷۶: ۳۱۱). البته مراد از خلنه پدری به نیکی نمودار نیست؛ اما خانه جدّ اعلای او (رضاقلی خان هدایت) با اندک اختلافی در محله «چال‌میدان» در همان محدوده خاص از تهران وری بوده که در قانون این پژوهش است (نک: نوریخس، ۱۳۸۱: ج ۲: ۸۲۳ و هدایت، ۱۳۴۴: ۲۹ و ۳۰).

در طول حکومت ناصرالدین‌شاه، تهران، به دلیل شلوغی بیش‌ازاندازه، به‌دفعات، دچار دگرگونی‌هایی شد که بخشی از آن، کوچ عده‌ای به بیرون دروازه‌ها و خندق شاه‌طهماسبی بود. گزارش‌ها نشان می‌دهند که «به سبب افزایش جمعیت... ساکنان شهر برای نخستین بار در سال (۱۲۶۸ ه. ق) با مسئله کمبود مسکن روبه‌رو گردیده‌اند... اما طبقات کم‌درآمد به علت گرانی قیمت خانه‌ها قادر به تهیه مسکن نبوده؛ بنابراین اجازه داده شد این طبقات در بیرون حصار جنوبی... برای خود خانه بسازند. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره چنین است: [...]»

اولیای دولت علیه حسب‌الحکم اعلی حضرت شاهنشاهی مآذون و مرخص فرمودند که هر کس در بیرون شهر مابین دروازه محمدیه و دروازه شاهزاده عبدالعظیم بخواهد خانه و عمارت بسازد خصوصاً مردمان قلیل البضاعه که در شهر قوه خرید خانه و عمارت ندارند؛ مآذون‌اند که در آنجاها خانه و عمارت بسازند و کسی آن‌ها را ممانعت نکند و بعد از اذن و اجازت اولیای دولت قاهره، این روزها قریب دویست خانوار خانه و دکاکین و عمارت طرح کرده مشغول ساختن می‌باشند» (نوریخس، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۸۹ و ۷۹۰).

اما «تراکم جمعیت... و شکل‌گیری محله‌های مسکونی در بیرون دروازه‌های شهر و ضرورت فراهم آوردن امکانات کنترل، حفاظت و امنیت آن‌ها، شاه را بر آن داشت که در آغاز بیست و یکمین سال سلطنت خود، تهران را از چهار جهت توسعه دهد» (همان: ج ۲: ۷۹۰ و ۷۹۱). در همین زمان، محله چال میدان از طرف جنوب و مشرق به شعاع یک هزار زرع وسعت یافت. در اراضی شرقی، یک محله مسکونی به‌وجود آمد که محله «بیرون دروازه دولاب» نام داشت و در قسمت‌های جنوبی که برای ایجاد مسکن جدید بیشتر مورد استفاده واقع شد؛ دو محله به نام‌های: محله «بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم» و «محله سر قبر آقا» (میدان امین‌السلطان) شکل گرفت (ر.ک: همان: ج ۲: ۸۴۱). نگارندگان معتقدند بخش مهمی از حوادث بوف کور در این محدوده رخ می‌دهد؛ به‌طوری‌که این منطقه مرکز تلاقی حوادثی است که در ریافت به مختصات مکانی بوف کور راهگشاست. به‌طور مثال دروازه باستانی شهر (دروازه دولاب) که از آن می‌توان به نقاط باستانی ری همچون (دژ رشکان و رود سورن) رفت در شرق این منطقه قرار دارد و در اراضی بایر آن می‌توان به نام‌های آشنایی چون «محله بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم» و «محله سر قبر آقا» (میدان امین‌السلطان) برخورد که کانون توجه این پژوهش بر آن‌هاست (نک: همان: ج ۲: ۸۴۱ و ۸۴۲).

محله چال میدان که در ابتدا محلی برای تخلیه زباله تهران بود، با لندک تغییراتی در این هنگام، به جنوب بازار چهل تن و امامزاده اسماعیل و میدان مال‌فروش‌ها و میدان امین‌السلطان و گمرک و خانی آباد و دروازه غار و میدان پاقاپوق یا محمدیه پیوست (ر.ک: کرمان: ۱۳۸۵/۷/۲۵ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵ و نجمی، ۱۳۶۷: ۵۷). در رمیافت به مختصات مکانی بوف کور، «میدان امین‌السلطان» نقش مهمی دارد. «در انتهای بازار دروازه، میدانی است به نام میدان امین‌السلطان که امروزه کاملاً تغییر قیافه داده، صورت دیگر گرفته است. این میدان که به (میدان سر قبر آقا) نیز شهرت دارد؛ میدان کاه و یونجه و... سبزی و میوه... بود... همراه فضایی بی‌تناسب و زمینی آغشته به خاک و کثافات... و کسبه‌ای ناپاک کم‌فروش دغل‌باز بی‌اعتبار و متکدیانی لخت و عور و بیمار و علیل و معجروح که در آن لول می‌زدند... شروع کار این میدان... از بعد از نوروز و به‌دست آمدن (تریچه‌نقلی) تا اواخر

هندولنه خربزه بود که بعد از آن کم کم به تعطیل گراییده تا دومرتبه که نوبرانه (گل پونه، نعنابونه) به میدان بیاید» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۳۶ تا ۳۳۹).

در همین میدان، بقعه معروف «سر قبر آقا» قرار داشت. (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۲۰۴) که جزء زباله‌دانی‌های تهران بود و در زمان رضاشاه، خراب و بر روی آن، محوطه باغ فردوس ساخته شد. سپس با بی بند و باری و بداخلاقی‌های جامعه، به گونه‌ای شهر نو درآمد. (ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۵۸ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۸). شهری درباره این محدوده می‌نویسد: «شاید در این زمان کلاً خیابان‌های تهران از پانزده بیست خیابان اصلی و فرعی تجاوز نمی‌نمود... گارماشین (خیابان ری)،... اسماعیل بزاز (خیابان مولوی شرقی...) یا صاحب‌جمع... که تعدادی از این‌ها هم اگر نام خیابان داشتند اما جز کوچه‌هایی کج و معوج تنگ و متروکه نبودند و طول آن‌ها از چند صد قدم تجاوز نمی‌نمود» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۰ و ۳۱).

در **بوف کور**، قهرمان در اشاره به منزلش، به خرابه‌های اطراف، کوچه‌های کج و معوج، زباله‌دانی کنار خندق، کسبه ناپاک و رجاله‌صفت و از همه مهم‌تر «به یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم» اشاره می‌کند که از روز سیزده شلوغ و پرازحام می‌شود.

قهرمان **بوف کور** در اشاره به اتاقش، مواردی را خاطر نشان می‌سازد که ناخودآگاه «خانه‌های اموات» سر قبر آقا را به یاد می‌آورد: «در این اتاق فقیر پر از نکبت و مسکنت، در اطقی که مثل گور بود، در میان تاریکی شب جاودانی که مرا فرا گرفته بود و به بدنه دیوارها فرو رفته بود. بایستی یک شب بلند تاریک سرد و بی انتها در جوار مرده به سر بیرم - با مرده او - به نظرم آمد که تا دنیا دنیا است تا من بوده‌ام - یک مرده، یک مرده رد و بی حس و حرکت در اتاق تاریک با من بوده است... شاید از آنجایی که همه روابط من با دنیای زنده‌ها بریده شده، یادگارهای گذشته جلوم نقش می‌بندد... اطاقم مثل همه اتاق‌ها با خشت و آجر روی خرابه هزاران خانه‌های قدیمی ساخته شده، بدنه سفید کرده و یک حاشیه کتیبه دارد - درست شبیه مقبره است - ... در این اتاق که هر دم برای من تنگ‌تر و تاریک‌تر از قبر می‌شد، دائم چشم‌به‌راه زخم بودم ولی او هرگز نمی‌آمد... برای کسی که در گور است زمان معنی خودش را گم می‌کند - این اتاق مقبره زندگی و افکارم بود - ... این احساس از دیر زمانی در من پیدا شده بود که زنده زنده تجزیه می‌شدم. نه تنها جسمم بلکه روحم همیشه با قلبم متناقض بود و با هم سازش نداشتند - همیشه یک نوع فسخ و تجزیه غریبی را طی می‌کردم... یک توده در حال فسخ و تجزیه بودم... آیا اتاق من یک تابوت نبود، رختخوابم سردتر و تاریک‌تر از گور نبود؟... چندین بار این فکر برایم آمده بود که در تابوت هستم - شب‌ها به نظرم اطاقم کوچک می‌شد و مرا فشار می‌داد. آیا در گور همین احساس را نمی‌کنند؟ آیا کسی از احساسات بعد از مرگ خبر دارد؟... در این اتاق که مثل قبر هر لحظه تنگ‌تر و تاریک‌تر می‌شد، شب با سایه‌های وحشتناکش مرا احاطه کرده بود... گاهی اطاقم به قدری تنگ می‌شد مثل این که در تابوت خوابیده بودم» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۲۱، ۳۸، ۵۰، ۵۱، ۶۸ و ۸۳).

قبرستان «سر قبر آقا» در خیابان صاحب جمع (جنوب چهارراه مولوی) واقع بود که «در قحطی‌ها و وبائی‌ها و بادسام‌های از زمان ناصرالدین شاه به بعد به وجود آمد و اطراف آن، مخروبه‌های خانه‌های بی‌صاحبی که در اثر همان بلایا خود سکنه‌شان از میان رفته، اجساد و اجسام افرادشان در درون‌شان بی‌کفن و دفن مانده، جنازه‌های در کوچه... شهرمانده نیز... به اطاق‌های‌شان کنار هم نهاده، رها شده... داخل گورستان شده بود... کشت و کشتار قحطی‌ها و وباها و مشمشه‌ها و بادسام‌ها که... نعش‌ها در کوچه و بازارها مانند هیزم بر روی هم دسته می‌شده، گاری‌گاری به گورستان، یعنی همین اطاق‌ها حمل می‌شده... است و بلایایی که هر بار ثلث تا نیم و دو سوم اهالی را نابود می‌کرده... و چه زیاد خانه‌ها و دکاکینی را که خود نگارنده، شاهد بی‌صاحب مانده بودن‌شان بوده که منزل سگ‌ها و گداها شده بود» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۴ و ۲۴۵).

هدایت در تجسمی خیال‌گونه در داستان *مرده خورها* به این قبرستان اشاره کرده است (نک: هدایت، ج ۶، ۱۳۵۶: ۶۰) و به گفته مهدی قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)، جلد آن‌ها نیز در این قبرستان به خاک سپرده شده است (نک: هدایت، ۱۳۴۴: ۳).

در پیوند با همین موضوع می‌توان به «مرده‌شوخانه قبرستان چهارده معصوم» نیز اشاره کرد که محل نگاهداری مرده‌های امانی بوده و در نزدیکی همین محل قرار داشته است. مرده‌شوخانه‌ای که «دورتادور محوطه آن را قفسه‌مانند غرفه‌هایی ساخته، اموات را در آن گذارده، جلوش را دیوار و گل کشیده بودند و بسا که در اثر از یاد رفتن‌شان همان دخمه‌ها مزارشان شده، خوابگاه ابدی‌شان می‌گردید و هنوز بودند مرده‌هایی که در بوتۀ فراموشی وارث افتاده اسکلت و استخوان‌های سالم و نیمه‌پوسیده‌شان از منافذ و سوراخ‌های گوشه‌کنار تیغه‌های جلوی آن‌ها نمودار بوده مردم... چشم بر آن‌ها نهاده تماشا می‌کردند، تا هنگام خراب کردن و خیابان‌کشی که جمله را به گونی ریخته در گورستان مسکرایاد به خاک سپردند» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۵۰ تا ۲۵۲).

حضور پیرمرد گالسکه‌چی در نزدیکی محل زندگی قهرمان داستان، گواهی ست بر این مختصات مکانی: «دوباره ابر و باران خفیفی شروع شده بود از اطاقم بیرون رفتم تا شاید کسی را پیدا کنم که چمدان را همراه من بیاورد — در آن حوالی دیاری دیده نمی‌شد، کمی دورتر درست دقت کردم از پشت هوای مه‌آلود پیرمردی را دیدم که قوز کرده زیر یک درخت سرو نشسته بود... آهسته نزدیک او رفتم. هنوز چیزی نگفته بودم، پیرمرد خنده دورگه خشک و زنده‌ای کرد به طوری که موهای تنم راست شد و گفتم: — آگه حمال می‌خواستی من خودم حاضرمان — یه گالسکه نعش‌کش هم دارم — من هر روز مرده‌ها رو می‌برم شاه‌عبدالعظیم خاک می‌سپرم‌ها، من تابوت هم می‌سازم، به اندازه هرکسی تابوت دارم... قهقهه خندید... من با دست اشاره به سمت خانه‌ام کردم ولی او فرصت حرف زدن به من نداد و گفتم: «— لازم نیس من خونه‌تو رو بلدم، همین الان‌هان» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۲۵).

در ابتدا که گالسکه‌چی‌ها و درشکه‌چی‌ها کارشان را تازه آغاز کرده بودند و این وسایل حمل و نقل رونقی داشت: «درشکه‌ها... در چهار نقطه تهران می‌ایستادند: میدان توپخانه، سبزه‌میدان، اطراف سفارت انگلیس و میدان سرچشمه» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۸۴ و ۹۸۵). اما بعد از جنگ دوم جهانی که اتومبیل زیاد شد؛ «یک‌یک از معرکه خارج گردیده، تک و توکی هم که... باقی ماندند؛ کارشان بار و مسافرکشی‌ای شد که از میدان، تره‌بار و مانند آن حمل بکنند؛ و زائران قبوری که از میدان خراسان و دروازه حضرت عبدالعظیم با آن‌ها به طرف قبرستان‌ها بروند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۲۳ و ۱۲۴).

صاحب «گالسکه‌نخش‌کش» که درعین حال، هم تابوت‌ساز و هم گورکن و هم قاری است؛ می‌گوید خانه قهرمان را بلد است و از آنجا تا قبرستان راهی نیست: «حتماً تو می‌خواوسی شهر ببری، راهوگم کردی هان؟ لابد با خودت میگی این وقت شب من تو قبرسون چکار دارم - اما ترس، سر و کار من با مرده‌هاست، شغلم گورکنیس... من تمام راه و چاه‌های اینجا رو بلدم - ... خونت رو هم بلدم - همین بغل، من یه گالسکه‌نخش‌کش دارم بیا ترو به خونت برسونم هان؟ - دو قدم راس» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۳۰).

اشاره گالسکه‌چی به گورستان با تأکید لفظی «دو قدم راس»، یادآور محل اجتماع گورستان‌ها در جنوب شرقی تهران قاجار و شمال غربی ری باستان است که قبرستان‌های عمومی تهران تا قبل از سال‌های هزار و سیصد و چهار و پنج آنجا بوده است. این قبرستان‌ها عبارت بودند از: «قبرستان چهارده معصوم» واقع در ابتدای جاده ری (بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم - میدان شوش) طرف شرق تا (سهراب دولت‌آباد) یا (آب‌انبار قاسم خان)... قبرستان «سر قبر آقا» واقع در شرق میدان امین‌السلطان... «قبرستان امامزاده زید» در بازار بزرگ و «قبرستان امامزاده اسماعیل» (غرب خیابان سیروس) و دیگر گورستان‌ها مانند «گورستان امامزاده عبدالله» و «ابن بابویه» در جاده ری نرسیده به شهر ری و «قبرستان‌های صحن‌های حضرت عبدالعظیم»... با گداها و مرده‌خور (قاری، تلقین‌خوان)‌های سمج پروری دست‌برندار، در گورهای چند دست گشته» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۴۲ و ۴۴۳).

به احتمال زیاد، بایستی این گورستان، همان گورستان معروف «چهارده معصوم» یا «شاه‌عبدالعظیم» باشد که در راستای محله «سر قبر آقا» و در امتداد «دروازه شاه‌عبدالعظیم» قرار داشته است (نک: شهبازی: ۲۰۱۷ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۴۵، ج ۵: ۴۸). درواقع این اراضی بازمانده‌ای از موقوفات صفوی بود که در محدوده وسیعی از محله چال‌میدان و اراضی جنوب تابع محله بازار قرار داشت (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۴۵ و ۸۴۶). تأسیسات مجاور این قبرستان، یادآور سازه‌های عجیبی است که در بوف کور به چشم می‌خورد؛ از جمله برج آجری با ارتفاع تقریبی ۲ متر به صورت چهارگوش که نشان‌گر قبر سازنده آن، قاسم خان پدر مهد علیا همسر ناصرالدین‌شاه است و همچنین کوره‌های آجرپزی در یک ردیف به فواصل منظم از یکدیگر با ساختمان‌هایی مخروطی که این

گمان را ایجاد می‌کنند — که شاید همین کوره‌ها با تشعشعی کدر، ذهن قهرمان بوف کور را به خود معطوف داشته است. - (نک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۴۶ و ۲۴۹).

اما اشاره‌هایی نیز در تأیید سفال و سفال‌گری در داستان وجود دارد که با محوطه مورد نظر هم خوانی دارد: «دایه‌ام به من گفت این مرد در جوانی کوزه‌گر بوده و فقط همین یک‌دانه کوزه را برای خودش نگاه داشته و حالا از خرده‌فروشی نان خودش را درمی‌آورد.» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۱).

راضی تهران چه در شرق و چه در غرب، سنگلاخ و بی حاصل است. تنها نقطه‌ای که مناسب سفال‌گری است؛ محدوده جنوب شرقی تهران، یعنی از میدان توپ‌خانه به پایین است که در آن خاک رس مرغوب دارد و از قدیم کوره‌های آجرپزی و سفال‌گری در همین محدوده قرار داشته‌اند. به طوری که آمار (۱۲۶۹ ه. ق) نشان می‌دهد از ۳۶ کوره در حال فعالیت ۲۰ کوره، مربوط به بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم و ۱۳ کوره، مربوط به بیرون دروازه دولاب بوده است. از سه کوره دیگر نیز ۲ کوره متعلق به راسته دروازه محمدیه، و تنها یک کوره به شمال تهران، یعنی دروازه شمیران، اختصاص داشته است (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۴۴، ج ۲: ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۸).

افزون بر گورستان، بازار نیز در محدوده همین حوالی است؛ به طوری که قهرمان، پیش از خروج از دروازه‌ای که به محوطه باستانی منجر می‌شود از آن می‌گذرد: «صبح زود بلند شدم، دوتا کلوچه که سر رف بود برداشتم و به طوری که کسی ملتفت نشود از خانه فرار کردم... بدون مقصود معینی از میان کوچه‌ها، بی تکلیف از میان رجاله‌هایی که همه آن‌ها قیافه طماع داشتند و دنبال پول و شهوت می‌دویدند گذشتم... همه آن‌ها یک دهن بودند که یک مشت روده به دنبال آن آویخته و منتهی به آلت تناسلی شان می‌شد.» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۲).

اگر این دروازه، همان «دروازه دولاب» یا «شاه‌عبدالعظیم» باشد و این قبرستان، «قبرستان شاه‌عبدالعظیم» یا «چهارده معصوم» بنا بر این، این بازار نیز «بازار دروازه» است که در مقطعی به آن «بازار حضرتی» یا «بازار شاه‌عبدالعظیم» می‌گفتند. بازار دروازه یا بازار حضرتی بازاری (شمالی-جنوبی) بود که از میدان سید اسماعیل آغاز و به طرف خیابان مولوی و میدان امین‌السلطان امتداد می‌گرفت (ر.ک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۲۰ تا ۳۴۵، ج ۴: ۱۲۰). مصطفوی رئیس وقت اداره باستان‌شناسی می‌نویسد: «بازاری که در خیابان مولوی نزدیک چهار راه سیروس واقع گشته و به طرف بقعه سید اسماعیل و بازار نجارها و بازارهای دیگر آن حدود می‌رود، به نام بازار دروازه خوانده می‌شود. محل این بازار و حول و حوش آن از هنگامی که... تهران را به پایتختی ایران برگزیده‌اند؛ همیشه یکی از بارونق‌ترین و پرجمعیت‌ترین نقاط شهر بوده است... پیش از آن که... تهران در عهد ناصرالدین شاه... (به سال ۱۲۸۴ ه. ق) به وضع اساسی توسعه یابد و دروازه‌های شهر به مسافتی دورتر از دروازه‌های سابق بنیان گردد به جای

مدخل جنوبی بازار فوق‌الذکر یعنی همان محلی که اکنون از سمت خیابان مولوی داخل این بازار می‌گردند، دروازه قدیم حضرت عبدالعظیم (ع) قرار داشت و به همین جهت هم بازار مزبور به نام بازار دروازه خوانده می‌شد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۹۹ تا ۵۰۲).

در نزدیکی همین بازار دو چهارسو با عناوین «چهارسو کوچک» و «چهارسو بزرگ» وجود داشته که محل محکمه داروغه شهر بوده است: «چهارسو بزرگ مرکز داروغه شهر یعنی جای داروغه بزرگ (سرداروغه) بود که در آن به حکمرانی می‌نشست» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۰۳ تا ۳۰۶). «در آن زمان چون تهران فاقد برق بود و شهر شبها در تاریکی فرو می‌رفت به این علت مراقبت از بازارها اهمیت خاصی می‌یافت، در نتیجه بلافاصله پس از شنیدن صدای طبل و شیپور «بگیر و ببند» یک دسته گشتی با مشعل در داخل بازارها به راه می‌افتادند و داروغه نیز در چهارسوق بزرگ شهر... بر روی تختی می‌نشست و گزارش‌ها را می‌شنید» (نجمی، ۱۳۶۷: ۱۲۱). شاید به همین دلیل قهرمان داستان، در کابوس‌هایی که می‌بیند، در خواب و بیدار، داروغه شهر و گزوه‌هایی را تجسم می‌کند که در اطراف منزلش پرسه می‌زنند. «مدتها بود که منتظر بودم به‌دست داروغه بیفتم... هوا هنوز تاریک بود از صدای یک دسته گزوه مست بیدار شدم که از توی کوچه می‌گذشتند، فحش‌های هرزه‌به هم می‌دادند و دسته‌جمعی می‌خواندند:

بیا بریم تا می‌خوریم،

شراب ملک ری‌خوریم،

حالا نخوریم کی‌خوریم؟» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۵، ۳۶، ۶۳، ۷۹).

اما محدوده بازار تنها منحصر به همین راسته نیست؛ بلکه محوطه‌ای کامل در همسایگی محلات پیشین است. «محلّه بازار در جنوب تهران قدیم قرار داشت و از شمال به ارگ سلطنتی، از مشرق به محلّه چال میدان، از شمال شرقی به محلّه عودلاجان، از مغرب به محلّه سنگلج و از جنوب به حصار شهر محدود می‌گردید... [و] از طریق دروازه شاه‌عبدالعظیم به خارج حصار... راه داشت... پس از گسترش تهران، این محلّه به میزان هزار زرع از جنوب وسعت یافت. در ناحیه جدید که تابع محلّه بازار نامیده می‌شد دو محلّه... به نام‌های «محلّه چال‌سیلابی» و «محلّه بیرون دروازه محمدیه» احداث شد... ناحیه جدید تابع... بازار را... بیشتر اراضی بایر و کوره‌های آجر و آهک‌پزی واقع در اراضی «چهارده معصوم» تشکیل می‌داد و... بخش عمده‌ای از اراضی شمال شرقی ناحیه تابع محلّه بازار را اراضی قبرستان کهنه دربرگرفته بود که امروز تأسیسات واقع در... خیابان‌های مولوی، شمال خیابان صاحب‌جمع و قبر آقا... جای آن را گرفته است. این ناحیه را خیابان قبرستان (بخشی از خیابان مولوی کنونی) از محلّه اصلی بازار جدا می‌کرد» (نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۱۲ و ۸۴۷).

این محله به سبب موقعیت تجاری خود، و کاروان‌سراهای متعددی که داشت همواره پذیرای بازرگانانی بود که هنگام ورود به شهر در آنجا توقف می‌کردند (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۲۵ و ۸۲۶). به نظر می‌رسد، ورود سرزدهٔ عمو نیز که از همین بازرگانان است به منزل قهرمان، بی‌ارتباط با این محدوده نیست. «یک مرتبه در باز شد و عمویم وارد شد - یعنی خودش گفت که عموی من است، من هرگز او را ندیده بودم، چون از ابتدای جوانی به مسافرت دوردستی رفته بود. گویای ناخدای کشتی بود، تصور کردم شاید کار تجارتي با من دارد، چون شنیده بودم که تجارت هم می‌کند» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲).

اما نکتهٔ دیگری که در بوف کور به چشم می‌خورد، قوادی قهرمان و بدکارگی زنش است که ناخودآگاه همین محلات جنوبی تهران و ری را به یاد می‌آورد. «شب‌ها وقتی که وارد خانه می‌شدم، او هنوز نیامده بود، نمی‌دانستم که آمده است یا نه - اصلاً نمی‌خواستم که بدانم - چون من محکوم به تنهایی، محکوم به مرگ بوده‌ام. خواستم به هر وسیله‌ای شده با فاسق‌های او رابطه پیدا کنم این را دیگر کسی باور نخواهد کرد - از هرکسی که شنیده بودم خوشش می‌آمد، کشیک می‌کشیدم؛ می‌رفتم هزار جور خفت و مذلت به خودم هموار می‌کردم، با آن شخص آشنا می‌شدم، تملقش را می‌گفتم و او را برایش غر می‌زدم و می‌آوردم آن هم چه فاسق‌هایی: سیرایی فروش، فقیه، جگرکی، رئیس داروغه، مقنی، سوداگر، فیلسوف که اسم‌ها و القابشان فرق می‌کرد، ولی همه شاگرد کله‌پز بودند» (هدایت، ۱۳۵۶: ۴۶).

از اماکن بدانم این دوره که تقریباً تا پیش از افتتاح شهر نو بدان رفت و آمد می‌شده؛ به کوچهٔ آبشار در خیابان ری و محدوده‌ای در جنوب گذر قاطرچی در جنوب شرقی گذر لوطی صالح و کوچه‌ای در شرق انتهای خیابان سیروس در امتداد شمالی خیابان مولوی و گودال‌های کوره‌پزخانه و کوچهٔ قجرها در شمال خیابان ری، چله‌سیلابی در جنوب تهران، پشت سر قبر آقا در جنوب میدان امین‌السلطان، کوچهٔ پشت بدنه، آخر خیابان سیروس و خندق‌های مابین دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم و دروازه غار اشاره شده است (ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۵۸ و ۶۴۴، ج ۶: ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۲ تا ۳۰۹ و ۴۱۴ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸، ۲۶۵ و ۴۶۰ و نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲).

در پیوند با قوادی قهرمان داستان؛ باز ردپایی از این محلات را می‌توان در بوف کور دید. مخصوصاً کوچهٔ قجرها نزدیک سه راه امین حضور که زنان رانده شده از دربار قاجار در آن، سکنی گزیده؛ محبت‌خانه‌هایی پدید آورده بودند (ر.ک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۵: ۶۴۴، ج ۶: ۲۸۶ و شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۶۵).

شهری در پیوند با این دلالتان می‌گوید: «مرد و زن‌هایی [بودند] که در کوچه معابر بدانم مثل کوچهٔ قجرها و چاله‌سیلابی و پشت بدنه و سرکوره‌ها... دلالتی خواهندگان خجالتی بی‌اطلاع کرده و مکان و متاع نشان‌شان

می‌دادند... مکان این واسطه‌ها صبح‌ها در بازار و حوالی سبزه‌میدان بود... پاکش‌های حوالی بازار و سبزه‌میدان دو سه تن از میانه‌سال‌های ریش و تسبیح‌دار عرقچینی که به همه چیز سوای آن‌کاره می‌خوردند و آشنای با تمام بازاریان اهل حال و این‌که برای کدام‌شان در چه ساعات پیش از ظهر تکه فراهم بکنند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۶: ۳۰۲ تا ۳۰۹). بنابراین تمامی اشارات بر نواحی جنوب شرقی تهران از جمله اراضی «چال‌میدان، ری، شاه‌عبدالعظیم و بازار» تمرکز دارند.

خانهٔ قهرمان داستان نزدیک یک گذر است؛ زیرا دربارهٔ یکی از فاسق‌های زنش که در پشت اتاقش لانه کرده می‌گوید: «زنی که به همه کس تن در می‌داد الا به من و من فقط خودم را به یادبود موهوم بچگی او تسلیم می‌دادم. آن‌وقتی که... هنوز جای دندان پیرمرد خنزرپنزی سرگذر روی صورتش دیده نمی‌شد» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۷۶). همچنین که پیرمرد فاسق نیز در پناه طاقی‌ای می‌نشاند: «کمی دورتر زیر یک طاقی، پیرمرد عجیبی نشسته که جلوی بساطی پهن است» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۰).

با این مختصات، تنها می‌توان از «گذر لوطی صالح» نام برد که هدایت در داستان **حاجی آقا** به آن اشاره کرده است. (نک: هدایت، ب، ۱۳۵۶: ۱۶). گذر لوطی صالح، گذری منشعب از جنوب چهارسو بزرگ در محلهٔ جنوب بازار بود که تا دو سه سال پیش نیز در همین محل یک طاقی از گذشتهٔ دور باقی مانده بود که حالت بازارچه به آن می‌داد (رک: شهری، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۱۱ تا ۳۱۳ و عدل، به نقل از کوبان، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۳۴).

او در اشاره به خانه‌اش، به دکان قصابی حقیری نیز اشاره می‌کند که بایستی در نزدیکی یکی از دروازه‌های جنوبی باشد: «از تمام منظرهٔ شهر دکان قصابی حقیری جلو دریچهٔ اطاق من است که روزی دو گوسفند به مصرف می‌رساند» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۳۹) هدایت در چند بخش از داستان، به یابوهای تب‌لازمی اشاره می‌کند که صبح زود، برای قصاب، لاشهٔ گوسفند می‌آورند. (نک: همان: ۴۰). شهری می‌نویسد: «یکی دیگر از رشته کار قصابی (لاش‌کشی) بود که گوشت را از قصابخانه تحویل گرفته همراه بیجک و پته به قصابی‌ها برساند. شروع کار این‌ها از قبل از طلوع آفتاب، یعنی پس از کار سلاخ‌خانه بود تا یکی دو ساعت به ظهر که گوشت‌ها را توزیع بکنند. وسیلهٔ کار این لاش‌کش‌ها یابوهای قوی‌هیکل پربنیه‌ای بود که بتوانند بار زیادی را در مسافتی طولانی طی بکنند، چه کشتارگاه در قریهٔ (نازی‌آباد)، غرب ایستگاه راه‌آهن فعلی تهران قرار داشت که حدود بیست کیلومتر از مرکز شهر کنار افتاده بود و بعضی از دکاکین قصابی در شمالی‌ترین نقطهٔ شهر که حدود بیست و پنج و زیادتر کیلومتر مسافت را از قصابخانه تا آنجا در بر می‌گرفت... به همین حساب هم بر دکان‌دارهای اول راه بود که دکان‌هایشان را زودتر باز بکنند، چه در غیر این یا گوشت‌شان برگشته، بی‌گوشت می‌مانند یا به قنارهٔ بیرون دکان‌شان آویخته می‌شد و در اینجا بود که (ارمنی بود و اقبالش) و تا آمدنشان گوشتی برایشان مانده یا (لوطی خور) گشته، پولش خرج عرق و بی‌عاری (رندان سینه‌چاک) شده باشد... پس دکاکینی که دورتر از قصابخانه و نقاط پرت‌افتادهٔ شهر بودند به نسبت

دور بودنشان لازم بود که دکان‌هایشان را هم دیرتر باز کنند، چه در صورت به موقع باز کردن گرفتار گوشت‌خواهان و جواب‌های جوراجور و (غروند) مشتریان می‌شدند» (شهری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۷۱ تا ۳۷۳). این گوشت‌ها با یابو از قصابخانه به شهر و به دکان می‌رسید که حداقل بنا به دور و نزدیکی دکان به قصابخانه که در نازی‌آباد و هشت ده کیلومتری شهر بود. دو سه ساعت طول می‌کشید (نک: شهری، ۱۳۶۹، ج ۴: ۵۳۹). بنابراین اشاره‌ی راوی به صبح زود، حاکی از نزدیکی دکان قصابی به سلاخ‌خانه جنوب شهر است.

در پشت دیوار منزل قهرمان داستان، «کمی دورتر زیر یک طاقی، پیرمرد عجیبی نشسته که جلوی بساطی پهن است. توی سفره او یک دستغاله، دو تانعل، چند جور مهره رنگین، یک گزلیک، یک تله موش، یک گازنبر زنگ‌زده، یک آب‌دوات کن، یک شانه دندان‌شکسته، یک بیلچه و یک کوزه لعابی گذاشته که رویش را دستمال چرک انداخته. ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها من از پشت دریچه به او نگاه کرده‌ام، همیشه با شال گردن چرک، عبای ششتری، یخه باز که از میان او پشم‌های سفید سینه‌اش بیرون زده با پلک‌های واسوخته که ناخوشی سمج و بی‌حیایی آن را می‌خورد و طلسمی که به بازویش بسته به یک حالت نشسته است. فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند - گویا از همین راه نان خودش را درمی‌آورد؛ چون من هرگز ندیدم کسی از او چیزی بخرد» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۴۰).

در محدوده جنوب شرقی تهران، می‌توان به دو محل اشاره کرد که محل اجتماع خنزرپنزی‌ها بوده است: «مسجد شاه» و «میدان سید اسماعیل». «این مسجد که وسعت جلو خان آن زیادتر از وسعت فعلی آن بود... محل اجتماع بساطی‌ها و خرده‌فروش‌ها و دست‌فروش‌ها و داخل آن، مکان معرکه‌گیرها و مسئله‌گوها و مرثیه‌خوان‌ها [بود]... که هر یک برای خود مشتریانی داشتند... اشیائی که در جلو خان... عرضه می‌شد، باید فرسوده و مستهلک و کارکرده و دست دوم و چندم باشند و بیشتر جل و بنجل‌هایی که کمتر مصرف حتمی و متعارف داشته... و اشیاء نو و کارنکرده کمتر می‌توانست در آن‌ها راه بیابد... و اشیائشان عبارت بود از: انبر و... گاز و... گزلیک... دوات‌های مفرغی... و کوزه... بیلچه... و هزاران هزار قطعات جوراجور دیگر...» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۳: ۳۳۲ تا ۳۳۹) به انضمام میدان سید اسماعیل در جنوب صحن و بارگاه امامزاده اسماعیل، شرق خیابان سیروس - نرسیده به چهارراه مولوی - که به «میدان کاه‌فروش‌ها» هم شهرت داشت. محل اجتماع دست‌فروشان و دوره‌گردان و بازار مکاره آشغال‌فروشان که در آن از هر گونه امتعه نو و کهنه و دزدی خرید و فروش می‌شد (ر.ک: همان: ج ۱: ۲۲، ج ۲: ۳۴۱ تا ۳۴۳ و شهری، ۱۳۶۹، ج ۴: ۶۰۶، ج ۵: ۱۷۸ و ۱۷۹).

هدایت در داستان *چنگال* به «مسجد شاه» که محل معرکه و مسئله‌گویی‌ست و در *محل* به «بازار سمسارها» که محل خرید و فروش رخت کهنه است اشاره کرده است (هدایت، د، ۱۳۵۶: ۹۹، ۱۰۰ و ۱۳۸).

از مؤلفه‌های دیگری که می‌توان در رهیافت به موقعیت مکانی داستان به آن‌ها اشاره کرد، «میدان محمدیه» است: «چشم‌هایم که بسته شد، دیدم در میدان محمدیه بودم. دار بلندی برپا کرده بودند و پیرمرد خنزرپنزی جلو اطاقم را به چوبه دار آویخته بودند. چند نفر داروغه مست پای دار شراب می‌خوردند - مادرزنم با صورت برافروخته، با صورتی که در موقع اوقات تلخی زنم حالا می‌بینم که رنگ لبش می‌پرد و چشم‌هایش گرد و وحشت‌زده می‌شود. دست مرا می‌کشید، از میان مردم رد می‌کرد و به میرغضب که لباس سرخ پوشیده بود نشان می‌داد و می‌گفت: «اینم دار بزین!» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۷).

شهری می‌گوید: «میدان پاقاپوق به یک حساب چهارمین و به حساب دیگر که میدان مشق را هم داخل نمایم، پنجمین میدان عمومی تهران محسوب می‌گردید... این میدان که نام اولش (پاقاپوق) بود و بعدش به (میدان اعدام) و آخرش به (محمدیه) تغییر اسم داد، میدانی تقریباً در خارج شهر در جنوب غربی تهران، انتهای خیابان جلیل‌آباد بود که سابقاً اعدام محکومین به مرگ در آن صورت می‌گرفت. نام قاپوق از آن به روی آن آمده بود که در وسط آن (محل فعلی حوض)، تپه‌ای از خاک قرار داشت که بر بالای آن، ستون گرد کوتاهی از آجر ساخته بودند که مجرمین را در پای آن سر می‌بردند و با خراب شدن تدریجی‌اش که جایش تختگاهی دیواردار ساخته شده به جای ستون آجری، تیر چوبی در آن کار گذاشته شد، تا بعدها که با پیدایی مشروطه و تمدن و قوانین جدید و آن‌که سر بردن علامت توحش و مایه بی‌آبرویی گردید؛ دار و طناب جانشین آن گشته؛ محلش نیز از آنجا به باغشاه و سپس به توپخانه تبدیل گرفت» (شهری، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۱۵).

البته قهرمان داستان، به خانه پدرزنش نیز اشاره می‌کند که در ظاهر بایستی جزء ترکمن‌های تهران باشد: «از سر جای خودم بلند شدم بی‌اراده به راه افتادم... یک قوه‌ای که به اراده من نبود مرا وادار به رفتن می‌کرد... همین‌که به خودم آمدم دیدم در شهر و جلوی خانه پدرزنم هستم... پسر کوچکش برادرزنم، روی سکو نشسته بود... مثل سیبی که با خواهرش نصف کرده باشند. چشم‌های مورب ترکمنی، گونه‌های برجسته، رنگ گندمی، دماغ شهوتی، صورت لاغر ورزیده داشت» (هدایت، الف، ۱۳۵۶: ۵۵).

ترکمن‌ها بخش دیگری از اهالی تهران دوران ناصری را تشکیل می‌دادند. در آمار سال ۱۲۶۹ ه. ق به تعداد ۳۳ باب خانه، در محله ارگ شاهی اشاره شده که طبقه اجتماعی‌ای از ترکمان‌ها در آن سکونت داشتند (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۹۲). دکتر بروگش می‌نویسد: «در پایتخت ایران گروهی... ترکمن هم به سر می‌برند. همچنین عدّه زیادی از اسرای ترکمن که بر خلاف قاجارها سنی‌مذهب هستند نیز در تهران زندگی می‌کنند؛ ولی وضع آن‌ها خوب نیست و در خانه‌ها و کلبه‌های محقری در محله سنگلج... به‌سر می‌برند» (همان: ج ۲: ۱۰۴۳). این محله در مغرب تهران قدیم واقع بوده و از شمال و مغرب و جنوب به حصار تهران و از مشرق به ارگ سلطنتی و محله بازار محدود می‌شده است (ر.ک: همان: ج ۲: ۸۱۳).

۴. نتیجه

بوف کور یک رمان است. هرگز نباید چنین رمانی را به گزارشی تاریخی - جغرافیایی فروکاست. در این مقاله نیز چنین هدفی در کار نبوده است، بلکه اگر این اثر را اثر ادبی مهمی بدانیم که آغوش آن برای خوانش‌ها و تفسیرهای گوناگون باز است، درنگ در جزئیات این متن امری بایسته می‌نماید. یکی از عناصر مهم و پایه‌ای در هر رمان، مکان رخداد وقایع است. هدایت که با آفرینش بوف کور و آثار دیگر خود، توانایی‌اش را در نگارش داستان‌های موفق نشان داده نمی‌توانسته به این موضوع در این رمان ویژه کم‌توجه بوده باشد، اما شیوه روایت و پرداخت داستانی این اثر به‌گونه‌ای است که مکان نباید بیش از ظرفیت خود در نگاه نخست، به رخ کشیده شود. هدایت نمی‌خواسته گزارشی واقعی از جغرافیای تاریخی یک منطقه ارائه دهد؛ بلکه می‌خواسته رمانی ساختارمند، خواندنی و ماندگار پدید آورد و برای چنین کاری باید همه عناصر داستانی در خدمت روایت قرار گیرد. ابهام در زمان و مکان، که با رفت و برگشت‌های راوی در زمان‌های مختلف، تقویت می‌شود، از ویژگی‌های خیال‌انگیز این رمان است. اما همان‌گونه که در مقاله‌بدان پرداخته شد، با دقت در نشانه‌های موجود در متن رمان و با تمرکز و درنگ در جغرافیای تاریخی منطقه‌ای از تهران قدیم، می‌توان مکان تقریبی منزل قهرمان داستان بوف کور را بازشناسی کرد. به‌گونه‌ای که انگار راوی دوربین خود را در همین جا مستقر کرده بوده و با چرخش آن از مناطق اطراف تصویربرداری می‌کرده است.

بدون شک، هدایت، روایتی پیچیده و دست‌کاری‌شده از تهران «صفوی - قاجاری» را بازمی‌گوید. در حقیقت منزل قهرمان داستان که در محاصره کاسب کارها، خنزرینزری (بازار سید اسماعیل)، قصاب (دروازه جنوبی شهر منتهی به نازی‌آباد)، بازار (بازار شاه‌عبدالعظیم)، دروازه و خندق (دروازه دولاب و شاه‌عبدالعظیم) و گورستان (قبر آقا و چهارده‌معصوم) است؛ تنها می‌تواند بازگوکننده محلات جنوب‌شرقی تهران، یعنی همین محدوده «چال میدان»، «ری»، «شاه‌عبدالعظیم» و «بازار» باشد که هر دم تاریخی جداگانه را از سر می‌گذرانند. بنابراین توصیفات راوی از منزلش، حدقل، نملیانگر محدوده‌ای است که «میدان امین السلطان» و «منطقه سر قبر آقا» را در بر می‌گیرد. منطقه‌ای که از یک سو به محله سنگلج (سکونت‌گاه ترکمان‌ها) و از سوی دیگر به «مناطق باستانی ری» و «دژ رشکان» راه دارد و در همسایگی میدان محمدیه (میدان اعدام) است. آری تمام این مناطق، به‌گونه‌ای جزیره‌وار، چال میدان و در جوار آن، (میدان امین سلطان و سر قبر آقا) را دربرگرفته‌اند. به‌ناچار مشخصاتی که راوی بوف کور از مختصات منزلش ارائه می‌کند؛ به اضافه مسیر حرکت قهرمان به سوی گورستان و قلعه باستانی شهر که نگارندگان، در مقاله‌ای جداگانه بدان پرداخته‌اند (نک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۶: ۱۶۶ تا ۱۶۸) همه گویای نشانه‌هایی است که منزل قهرمان داستان را در همین محدوده جانمایی می‌کند که پرسه‌زنان بدان می‌توان رسید.

کتابنامه

- حسن‌لی، کاووس؛ نادری، سیامک. (۱۳۹۶). «بازیابی عنصر مکان در بوف کور صادق هدایت بر پایه جغرافیای تاریخی ری و تهران». *مجله علمی-پژوهشی نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس*. س ۱۰. ش ۳۷. بهار.
- حسن‌لی، کاووس؛ نادری، سیامک. (۱۳۹۷). «هویت تهران در بوف کور صادق هدایت بر پایه نسل‌های معماری و شهرسازی». *دوفصلنامه مطالعات داستانی*. دوره ۶. شماره ۱. پیاپی ۱۷ بهار و تابستان.
- شهبازی، داریوش. (۲۰۱۷). تهران‌نامه (فهرست الفبایی: ذیل حرف الف: اراضی چهارده معصوم). *سایت تهران‌نامه*. tehrannameh.com.
- شهری، جعفر. (۱۳۶۹). *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم زندگی، کسب‌وکار*. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- شهری، جعفر. (۱۳۷۰). *طهران قدیم*. تهران: معین.
- فرزانه، مصطفی. (۱۳۷۶). *آشنایی با صادق هدایت*. تهران: مرکز.
- قدیانی، عباس. (۱۳۷۹). *جغرافیای تاریخی ری (رگا)*. تهران: آرون.
- کرمیان، مسعود. (۱۳۸۵). تهران در بستر تاریخ. *سایت تاریخ معاصر*. ۱۳۸۵/۷/۲۵: Karamian.blogfa.com.
- کریمان، حسین. (۱۳۴۵). *ری باستان*. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- کوبان، سیما. (۱۳۷۰). *مجموعه مقالات کتاب تهران*. مقاله: «تهران در تصویر». کامران عدل. تهران: روشنگران.
- نجفی، ناصر. (۱۳۶۷). *طهران عهد ناصری*. تهران: عطار.
- نقیسی، سعید. (۱۳۵۳). *گفتگوی خانوادگی درباره تهران قدیم*. تهران: علمی و فرهنگی.
- نوربخش، مسعود. (۱۳۸۱). *تهران به روایت تاریخ*. تهران: علمی.
- هدایت، مهدی قلی خان (مخبرالسلطنه). (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
- هدایت، صادق. (۱۳۵۶). الف: *بوف کور*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۵۶). ب: *حاجی آقا*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۵۶). ج: *زننده‌به‌گور*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۵۶). د: *سه قطره خون*. تهران: جاویدان.